

پناهیان: یکی از بخش‌های زیبای «زندگی بهتر»، تسلیم به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست/ علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات‌تان بیشتر می‌شود/ بسیاری از مشکلات خانوادگی ناشی از جزع است/ جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت‌نیافتگی انسان است/ اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، مقدرش بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال می‌رسید! پیشنهادی برای آموزش و پرورش+صوت

حجت الاسلام علی‌رضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر-راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق(ع) میدان فلسطین به موضوع «تنها مسیر برای زندگی بهتر» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فزاهایی از شانزدهمین جلسه این سخنرانی را می‌خوانید:

یکی از بخش‌های زیبای زندگی بهتر، تسلیم شدن به‌جا در مقابل محدودیت‌هاست

- همان‌طور که حرکت، تلاش و مبارزه برای رسیدن به تمایلات برتر را رکن زندگی تلقی کردیم، تسلیم شدن و پذیرفتن محدودیت‌ها هم رکن دیگر زندگی است و این دو در کنار هم، زندگی را سرگرم‌کننده و جذاب می‌کنند. زندگی بهتر، زندگی‌ای است که نه در دوست‌داشتنی‌ها کم بگذاری و نه در پذیرفتن محدودیت‌ها کم بیآوری؛ و این ترکیب بسیار زیبایی است.
- واقعاً یکی از بخش‌های بسیار زیبا، جذاب و مهم زندگی، آن قسمت‌هایی است که انسان تسلیم محدودیت‌ها می‌شود؛ منتها به شرطی که خوب، درست و به‌جا تسلیم شود. وقتی انسان اولاً اصل محدودیت‌های زندگی خودش را پذیرفت و ثانیاً آنها را انتخاب کرد، آن‌وقت زندگی‌اش خوب و جذاب می‌شود. در یک برنامه‌ریزی دقیق، انسان باید محدودیت‌های خودش را درست ببیند، و الا برنامه او خیالپردازانه خواهد بود، نه بلندپروازانه.
- گفتیم که دربارهٔ محبت و علاقه نباید کم گذاشت، بلکه بیشترین و شدیدترین محبت را باید پیدا کرد. دربارهٔ تلاش و درگیری هم گفتیم که نباید کم گذاشت بلکه باید با مشکلات، درگیر شد و تا آخر باید انرژی خود را برای رسیدن به آن محبت شدید، صرف کرد. اما دربارهٔ محدودیت‌های زندگی می‌گوییم که باید در مقابل برخی از محدودیت‌ها تسلیم شد. آدم که نباید به خودش دروغ بگوید! بلکه باید واقع‌بینانه، برخی از محدودیت‌ها(محدودیت‌های به‌جا) را بپذیرد.

- اگر کسی به‌خاطر وجود محدودیت‌ها و موانع، عصبانی شد و قهر کرد و محدودیت‌ها را نپذیرفت، معلوم می‌شود که او خوب تربیت نشده و «با زندگی آشنا نیست». بیابید «زندگی» را به خودمان و فرزندانمان آموزش بدهیم. اگر زندگی را آموزش ندهیم، آن‌وقت فشار روانی بندگی برای ما سنگین خواهد شد و احساس می‌کنیم که دستورات خدا-نعوذ بالله- دارد به ما زیادی زور می‌گوید! اگر ما زندگی را درست یاد بگیریم، قانون‌پذیر و محدودیت‌پذیر می‌شویم.

برخورد امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در مصیبت فوت فرزندشان

- امام باقر(ع) برای یکی از فرزندان‌شان به‌شدت ناراحت و بی‌قرار بودند. فرزند ایشان مریض بود و در تب شدید می‌سوخت به حدی که داشت جان می‌داد. امام(ع) آن‌قدر نگران حال بچه بودند که اصحاب حضرت می‌گویند: ما پیش خودمان گفتیم که اگر این بچه از دنیا برود، می‌ترسیم حضرت هم از دست برود! از بس که حضرت تلاش می‌کرد این بچه سلامت خود را پیدا کند. کمی بعد، یک‌دفعه‌ای از داخل خانه، صدای شیون خانم‌ها بلند شد و فهمیدیم که بچه از دنیا رفته است. امام(ع) به داخل رفتند و آنها را آرام کردند و برگشتند و با حالتی بشانش و خنده‌رو با دیگران برخورد کردند. اصحاب با تعجب پرسیدند: فرزند شما سلامتی خودش را به‌دست آورد؟ حضرت فرمود: نه! از دنیا رفت. اصحاب گفتند: بعد از آن همه نگرانی و تکاپویی که برای سلامتی فرزندتان داشتید، ما تصور می‌کردیم که اگر از دنیا برود، برای شما خیلی سخت(غیرقابل تحمل) خواهد بود. حضرت فرمود: ما اهل بیت این‌گونه هستیم که تلاش خودمان را انجام می‌دهیم و معلوم است که دربارهٔ اطرافیان و نزدیکان مان عاطفه داریم اما وقتی امر خدا تحقق پیدا کرد و دیگر از ما کاری بر نیامد، ما تسلیم می‌شویم و «زیبایی تسلیم خودمان را هم به خدا نشان می‌دهیم» و انبساط خاطر من هم به همین دلیل است. (کَانَ قَوْمٌ أَتَوْا أَبَا جَعْفَرٍ عَ فَوَافِقُوا صَبِيًّا لَهُ مَرِيضًا... فَقَالَ لَهُمْ إِنَّا لَنُحِبُّ أَنْ نُعَاقِبَ فِيمَنْ نُحِبُّ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ سَلَمْنَا فِيمَا أَحَبُّ؛ کافی/ ۲۲۶/۳)

- مشابه این داستان دربارهٔ امام صادق(ع) نیز روایت شده است که حضرت بعد از اینکه فرزندشان از دنیا رفت، یک لباس بهتر پوشیدند-و محاسن خود را شانه زدند- و بیرون آمدند(لَمَّا حَضَرَتْ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْوَفَاةَ جَزَعُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ جَزَعًا شَدِيدًا قَالَ فَلَمَّا غَمَّضَهُ دَعَا بِقَمِيصٍ عَسِيلٍ أَوْ جَدِيدٍ فَلَيَسَهُ ثُمَّ تَسَرَّحَ... قَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَجْرَعُ مَا لَمْ تَنْزِلِ الْمُصِيبَةُ فَإِذَا نَزَلَتْ صَبَرْنَا؛ کمال‌الدین/ ۳۳/۱) و (وَ كَانَ لِلصَّادِقِ عَ ابْنٌ فَبَيْنَمَا هُوَ يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ غُصَّ فَمَاتَ فَبَكَى وَ قَالَ لَيْنٌ أَخَذَتْ لَقَدْ بَقِيَتْ وَ لَيْنٌ ابْتَلَيْتَ لَقَدْ عَاقَبْتَ ثُمَّ حَمَلَ إِلَى النِّسَاءِ فَلَمَّا رَأَيْتَهُ صَرَخَنَ فَأَقْسَمَ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يَصْرُخُنَّ؛ دعوات راوندی/ ۲۸۶)

تسلیم شدن با غر زدن و نق زدن، زیبا نیست/ باید به زیبایی تسلیم امر خدا شویم نه با اکراه و ناراضی‌تی

- وقتی امام صادق(ع) داشتند فرزند خود را به خاک می‌سپردند، یک نجوای زیبایی با خداوند متعال داشتند. عرضه داشتند: «ای خدایی که فرزندان ما را از ما می‌گیری ولی محبت ما به تو زیادت می‌شود؛ سُبْحَانَ مَنْ يَقْتُلُ أَوْلَادَنَا وَ لَا نَزْدَا لَهُ إِلَّا حُبًّا»(دعوات راوندی/ ۲۸۶) و این نشان می‌دهد که در مقابل این مصیبت چقدر زیبا تسلیم خدا شده‌اند.
- تسلیم شدن با غر زدن و نق زدن، زیبا نیست. وقتی تلاش خودمان را برای تحقق یک امری انجام دادیم ولی مقدر نبود و تلاش ما به نتیجه نرسید، باید به زیبایی تسلیم امر خدا شویم نه با اکراه و ناراضی‌تی. (کما اینکه امام صادق(ع) فرمود: إِنَّا قَوْمٌ نَسْأَلُ اللَّهَ مَا نُحِبُّ فِيمَنْ نُحِبُّ فَيُعْطِينَا فَإِذَا أَحَبَّ مَا نَكْرَهُ فِيمَنْ نُحِبُّ رَضِينَا؛ دعوات راوندی/ ۲۸۶) و (إِذَا أَرَدْنَا أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَمْنَا لِأَمْرِ اللَّهِ؛ مشکات‌الانوار/ ۲۰)

- در داستان فوق، ما نمی‌خواهیم به دینی بودن ماجرا نگاه کنیم، بلکه می‌خواهیم بگوییم که این‌طور تسلیم شدن، یعنی زندگی بهتر. تعریف زندگی بهتر این است: تکاپوی به‌جا برای رسیدن به آنچه باید به آن برسیم، و تسلیم شدن به‌جا در مقابل محدودیت‌ها؛ وقتی که دیگر کاری از ما برنمی‌آید.

آموزش و پرورش باید برای بچه‌ها جابیندازد که «در زندگی باید برخی محدودیت‌ها را پذیرفت»/ آمادگی برای پذیرش محدودیت، یعنی آمادگی برای زندگی

- پذیرش اصل محدودیت‌ها و آمادگی برای پذیرش محدودیت‌ها، یعنی آمادگی برای زندگی. در آموزش پرورش گفته می‌شود «ما می‌خواهیم دانش‌آموز را برای کسب و کار آماده کنیم» اما چقدر بهتر است که قبل از کسب و کار گفته شود: «ما می‌خواهیم دانش‌آموز را برای زندگی آماده کنیم» حتی نمی‌گوییم که برای بندگی آماده کنیم؛ همین‌که فرزند ما برای زندگی آماده شود، کافی است.

- بچه قبل از اینکه برای کسب و کار آماده شود، باید برای زندگی آماده شود و لازمه آماده کردن بچه برای زندگی این است که در طول دوران مدرسه، خصوصاً در آن هفت سال اول تا اول متوسطه یا پایان ابتدایی، باید یک چیزی برایش جا افتاده باشد و آن هم اینکه: «آماده باشد در زندگی با محدودیت‌ها مواجه شود و از دوران خیال‌پردازی کودکانه خارج شود و فکر نکند که همه محدودیت‌ها را می‌شود برداشت؛ باید بعضی از محدودیت‌ها را پذیرفت. حتی بعضی از محدودیت‌ها را باید به استقبال‌شان رفت، و حتی بعضی از محدودیت‌ها را باید به شیرینی پذیرفت» اینها جزء زندگی است، و اگر اینها برای کسی جا نیفتاده باشد، اصل زندگی‌اش مختل خواهد شد.

نقطه مقابل تسلیم «جزع کردن» است / جزع در مقابل محدودیت‌ها ناشی از تربیت‌نیافتگی انسان است

- نقطه مقابل تسلیم شدن «جزع کردن» است. اگر تسلیم محدودیت‌های به‌جا نشویم جزع می‌کنیم. جزع کردن یعنی دست و پا زدن بیهوده در مقابل محدودیت‌هایی که دیگر کاری از تو نمی‌آید. وقتی نتوانستی کاری انجام دهی، دیگر نباید بیخودی دست و پا بزنی.
- این موضوع آن قدر مهم است که در قرآن کریم در تعریف‌های کلیدی درباره انسان آمده است. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلْقًا هَلُوعًا» (معارج/۱۹) انسان خیلی موجود با ولی آفریده شده است. یعنی وقتی که یک چیزی می‌خواهد، خیلی حرص و ولع دارد که به حتماً به آن برسد. بعد می‌فرماید: «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (معارج/۲۰) انسان طبیعتاً اگر خودش را تربیت نکند- این طوری است که وقتی یک شری به او می‌رسد جزع می‌کند.
- جزع کردن و بی‌تابی کردن در مقابل محدودیت‌هایی که زور انسان به آن نمی‌رسد (و نمی‌تواند آن را برطرف کند) کار بسیار اشتباهی است و به‌خاطر تربیت‌نیافتگی افراد است.

بسیاری از مشکلات خانوادگی در جامعه ما ناشی از جزع است / ریشه جزع را باید «با معرفت به زندگی» از بین برد

- بسیاری از مشکلات خانوادگی در جامعه ما ناشی از همین جزع است. و انسان ریشه جزع را باید «در معرفت به زندگی» از بین ببرد. وقتی آدم زندگی را شناخت دیگر جزع نمی‌کند.

- مثلاً درباره بازی فوتبال، تصور کنید که یک دروازه‌بانی گل بخورد، و بعد بنشیند و گریه کند، عصبانی نشود، سرش را به تیر دروازه بکوبد و ناسزا بگوید! چنین بازیکنی دیگر نمی‌تواند بقیه بازی را درست بازی کند. بازیکن حرفه‌ای کسی است که اصلاً این مسأله را فراموش کند، و حتی (بعد از گل خوردن) انگیزه‌اش هم پایین نیاید، بلکه بتواند بگوید: «آن را فراموش کن، و به بازی برگرد و بازی را ادامه بده» این یعنی جزع نکرده است. یعنی این محدودیتی که ایجاد شده است را پذیرفته است که بتواند تا دقیقه نود، خوب بازی‌اش را به انجام برساند.

- در زمین فوتبال به این برخورد صحیح و منطقی، می‌گویند «حرفه‌ای بازی کردن» و ما در بحث خودمان به این برخورد صحیح با محدودیت‌ها، می‌گوییم: «حرفه‌ای زندگی کردن»

جزع یعنی نپذیرفتن محدودیت‌های به‌جا / ترس بی‌جا مقابل دشمن هم نوعی جزع است

- جزع یعنی نپذیرفتن محدودیت‌هایی که به‌جا و منطقی هستند، یا اگر هم منطقی نباشند، دیگر تو نمی‌توانی کاری برای برطرف کردن آنها انجام دهی. اگر بخوایم درباره جزع، عمیق‌تر و جدی‌تر صحبت کنیم باید از ترس‌های بی‌جهت هم صحبت کنیم، مثل ترس‌هایی که آدم از دشمن دارد و مدام عقب‌نشینی می‌کند و در اثر این عقب‌نشینی، زندگی‌اش ذلت‌بارتر و رنج‌آورتر می‌شود و مدام خفیف و ذلیل می‌شود و بیشتر نابود می‌شود.
- مردم پای رکاب امام حسن مجتبی(ع) از شروع دوباره جنگ و درگیری ترسیدند و عقب‌نشینی کردند و در نتیجه این کوتاهی و سستی، به یک مرگ همیشگی دچار شدند. بعد از آن ماجرا، دائماً در طول تاریخ، در کوفه بدبختی و خونریزی بوده است؛ شاید تا حدود هزار سال یا بیشتر. این همه درد و رنج برای چه؟! یک ضرب‌المثل خوب و حکمت‌آمیزی داریم که می‌گوید: «مرگ یک‌بار، شیون یک‌بار» یعنی بیاید یک‌بار برای همیشه، این مشکل را برطرف کنیم و تماشای کنیم.

علی(ع): اگر جزع کنید مشکلات‌تان بیشتر می‌شود / با جزع کردن مقدرات تو عوض نمی‌شود، فقط اجر تو از بین می‌رود

- در اینجا برخی از روایات را درباره جزع، مرور می‌کنیم. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «لَا تَجْرَعُوا مِنْ قَلِيلٍ مَا أَكْرَهَكُمْ فَيَوْقِعَكُمْ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِمَّا نَكْرَهُونَ» (غررالحکم/۱۰۳۱۴) از یک ناراحتی اندکی که شما را گرفته جزع نکنید، اگر جزع کنید مشکلات‌تان بیشتر می‌شود. همچنین امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «الْجَزَعُ أَتْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ» (غررالحکم/۱۱۹۷) رنجی که شما از جزع کردن می‌بری خیلی بیشتر از رنجی است که از صبر کردن می‌بری. چرا آدم خودش را دچار رنج بیشتر کند؟!
 - در آن جاهایی که باید محدودیت‌ها را بپذیری، اگر محدودیت‌ها را نپذیری، رنج تو در زندگی افزایش پیدا می‌کند؛ حتی در روایت دارد که به‌خاطر صبر نکردن، نعمت از انسان سلب می‌شود.
 - امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَكِنْ يُحْبِطُ الْأَجْرَ» (غررالحکم/۱۸۷۶) وقتی جزع می‌کنی مقدرات خودت را عوض نمی‌کنی، بلکه فقط اجر تو از بین می‌رود. مثلاً در یک خانواده‌ای وقتی کسی از دنیا می‌رود، اطرافیان و بازماندگانش نباید جزع و بی‌تابی کنند، بلکه باید صورانه عزاداری کنند و اجر خودشان را با جزع کردن، ضایع نکنند. چون به‌خاطر این بلا و مصیبت، نزد خدا مأجور هستند، ولی اگر بی‌تابی کنند، اجرشان از بین می‌رود، ضمن اینکه هرگز نمی‌توانند عزیز خودشان را زنده کنند.

• امیرالمؤمنین علی(ع) در کلام دیگری می‌فرماید: جزع نکن! جزع امید را از بین می‌برد، عمل انسان را ضعیف می‌کند (توانایی انسان را برای کار کردن کاهش می‌دهد) و موجب هم و غم آدم می‌شود: **فَإِيَّاكَ وَ الْجَزَعَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْأَمَلَ وَ يُضَعِّفُ الْعَمَلَ وَ يُورِثُ الْهَمَّ** (جعفریات/ ۲۳۴)

اگر کسی با دزدی به زندگی خوب رسید، برایش مقدر بوده، ولی اگر صبر می‌کرد از راه حلال به آن زندگی می‌رسید! / ماجرای سرقت لجام مرکب علی(ع)

گاهی اوقات جزع و بی‌تابی کردن، خودش را به عنوان یک رفتار غلط و نابه‌جا و شتابزده نشان می‌دهد. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌خواستند داخل مسجد بروند و نماز بخوانند. مرکب خودشان را به دست کسی سپردند. آن مرد، لجام مرکب حضرت را دزدید و رفت در بازار فروخت. حضرت از مسجد بیرون آمد در حالی که در دستش دو درهم گرفته بود تا به آن مرد پاداش بدهد. اما دید که مرکب بدون لجام رها شده است. لذا آن دو درهم را به غلامش داد که برود بازار و لجامی بخرد. او رفت و اتفاقاً همان لجام مسروقه را در بازار پیدا کرد و خرید و آورد. (دَخَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَ قَالَ لِرَجُلٍ : أَمْسِكْ عَلَيَّ بَعْلَتِي فَخَلَعَ لِجَامَهَا... فَمَضَاكَ الْعَلَامُ اللَّجَامُ الْمَسْرُوقُ فِي السُّوقِ قَدْ بَاعَهُ الرَّجُلُ بِدَرَاهِمَيْنِ فَأَخَذَهُ بِالذَّرْهَمَيْنِ وَ عَادَ إِلَى مَوْلَاهُ : شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید/ ۱۶۰/۳) رفتار غلط آن مرد سارق هم در واقع یک نوعی از جزع است. اگر آن مرد سارق، کمی صبر می‌کرد همین دو درهم از طریق حلال به دستش می‌رسید.

• بعد حضرت فرمودند: «بنده خدا گاهی اوقات به واسطه صبر نداشتن، خودش را از رزق حلال محروم می‌کند، و چیزی هم بر مقدرات خودش اضافه نمی‌کند؛ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَحْرِمُ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ ، وَلَا يُزَادُ عَلَيَّ مَا قُدِّرَ لَهُ» (همان) آن کسانی که از راه دزدی به یک پولی می‌رسند، قطعاً می‌توانستند به این پول‌ها از راه حلال برسند. کسی با دزدی و زرتنگ‌بازی پولدار نمی‌شود. لذا مراقب باشید با این حرف‌ها شما را فریب ندهند که: «فلانی خورد و بُرد و از راه غلط، به مال و ثروتی رسید!» حتماً این مال برایش مقدر بوده اما او صبر نکرده، و اگر صبر می‌کرد از راه حلال به او می‌رسید.

یکی از صحنه‌های زیبای تسلیم در مقابل محدودیت‌ها، در دوره احرام و مناسک حج است

• پذیرفتن محدودیت‌ها فوق‌العاده مهم است و تسلیم شدن در مقابل این محدودیت‌ها یک صحنه خیلی قشنگ در زندگی انسان است. این صحنه قشنگ را در کنار خانه کعبه، وقتی که مردم برای حج و عمره می‌آیند و محرم می‌شوند، می‌توانید ببیند (خصوصاً در جوان‌ها) که وقتی به آنها گفته می‌شود: «دوره احرام تمام شد و آن محدودیت‌ها برداشته شد و حالا می‌توانید مثلاً در آیینه نگاه کنید و لباس معمولی بپوشید و...» دل‌شان می‌گیرد و می‌گویند: «آن محدودیت‌ها را دوست دارم، ای کاش دوباره محرم بشوم...»

• اگر شما این تسلیم شدن را یک اصل در زندگی بهتر می‌دانید، خُب این را در متن زندگی خودتان وارد کنید و مصرفش کنید. بخشی از دستورات دین نیز، همین پذیرش محدودیت‌های به‌جا در زندگی است. مثلاً محدودیت‌های چشم را بپذیرید (پرهیز از نگاه حرام) یا محدودیت‌های زبان را بپذیرید (که یک‌نمونه‌اش غیبت است).

اگر محدودیت‌های به‌جا را بپذیریم زندگی‌مان پُر رونق‌تر می‌شود

• بنده دست هنرمندان مانی را می‌بوسم که بتوانند زیبایی پذیرش محدودیت‌های به‌جا را برای بچه‌های ما جا بیندازند و به زیبایی نشان دهند که اگر ما محدودیت‌های به‌جا را بپذیریم زندگی‌مان پُر رونق‌تر می‌شود.

• ما بعد از سی و پنج سال که از انقلاب‌مان گذشته، هنوز نتوانسته‌ایم زیبایی پذیرش محدودیتی که حجاب ایجاد می‌کند، یا محدودیتی که برای نگاه مردها وجود دارد، را جا بیندازیم. چون اساساً نتوانسته‌ایم زیبایی پذیرش محدودیت را جا بیندازیم. لذا وقتی درباره محدودیت حجاب حرف می‌زنیم، بعضی‌ها ناراحت می‌شوند. اگر ما پذیرش محدودیت‌های به‌جا را، برای مردم جا انداخته بودیم و شیرینی‌اش را در چندان قاصه و داستان و فیلم دیده بودیم، آدم‌ها طبیعتاً برای محدود کردن رفتارهای خودشان دنبال برنامه می‌گشتند، و وقتی این برنامه را-توسط دین- دریافت می‌کردند، به راحتی می‌پذیرفتند و اجرا می‌کردند.

بهترین نوع تسلیم چیست؟ / مسلمان کسی است که محدودیت‌های تعیین‌شده از طرف خدا را پذیرفته است

• درباره نقطه مقابل تسلیم شدن یعنی «جزع» صحبت کردیم. حالا می‌خواهیم ببینیم که بهترین نوع تسلیم شدن چیست؟

• انسان آزاد، محدودیت‌گریز و حتی محدودیت‌ستیز آفریده شده است، منتها زیبایی زندگی انسان به این است که یک جاهایی این محدودیت‌ها را بپذیرد. همچنان که انسان میل به کبریاپی و بزرگی دارد، اما زیبایی‌اش به این است که این انسان بزرگی طلب یک جایی کوچکی و تواضع کند. این تضادها زندگی انسان را زیبا می‌کند.

• تسلیم شدن به‌جا آن قدر فضیلت مهمی در وجود و حیات یک انسان است که پروردگار عالم این تسلیم شدن را نامی برای دین ما قرار داده است؛ لذا به ما «مسلمان» می‌گویند. مسلمان کسی است که محدودیت‌هایی که از طرف خداوند تعیین شده را پذیرفته است. «من مسلمان شده‌ام» یعنی من محدودیت‌های فوق‌العاده عقلانی را پذیرفته‌ام، محدودیت‌هایی که به نفعم است را پذیرفته‌ام، محدودیت‌هایی که جاودانه برای من اثر خواهد گذاشت را پذیرفته‌ام؛ مسلمانی یعنی این!

علی(ع): نهایت اسلام این است که تسلیم خدا بشوی

• اجازه بدهید، در توصیف این تسلیم شدن زیبا، چند روایت بیان کنیم. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «غَايَةُ الْإِسْلَامِ التَّسْلِيمُ» (غررالحکم/ ۶۳۴۹) نهایت اسلام این است که تسلیم خدا بشوی. البته در روایات دیگر هم هست که اول دین، تسلیم است. می‌فرماید: «عَلِمَ أَنْ أَوَّلَ الَّذِينَ التَّسْلِيمُ وَ آخِرُهُ الْأَخْلَاصُ» (غررالحکم/ ۲۳۳۸) لذا معلوم می‌شود که این تسلیم شدن، ذو مراتب است.

• امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ أَفْضَلَ مِنْ الْإِسْتِسْلَامِ» (غررالحکم/ ۱۰۶۶۴) ایمانی ارزشمندتر از تسلیم شدن نیست. یعنی ارزش ایمان این است که تو را به پذیرش این محدودیت‌ها تسلیم کند. علی(ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «الَّذِينَ شُجِرَتْ أَصْلُهُمُ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا» (غررالحکم/ ۱۲۵۵) دین یک درختی است که تنه اصلی آن تسلیم و رضا است (رضایت هم آنجایی است که این محدودیت به زیبایی پذیرفته می‌شود). و امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «إِنْ أَسْلَمْتَ نَفْسَكَ لِلَّهِ سَلِمَتْ نَفْسُكَ» (غررالحکم/ ۳۷۳۵) اگر خودت را تسلیم خدا کنی، خودت را سالم نگه داشته‌ای.

ادعای ما در اینکه «تسلیم خدا هستیم» چگونه قابل اثبات است؟ / با تسلیم شدن در مقابل امر ولی خدا

- ممکن است در تسلیم خدا شدن، یک مکرری وجود داشته باشد، وقتی ما ادعا می‌کنیم و می‌گوییم: «ما تسلیم خدا هستیم» خداوند که اینجا حضور ندارد تا ما بتوانیم عیناً مقدار این تسلیم شدن خود را لمس کنیم و امتحان کنیم و صداقت خودمان را در این ادعا نشان بدهیم و اثبات کنیم. پس چه اتفاقی باید بیفتد؟ این اتفاقی که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «تسلیم امر خدا بشوید و تسلیم امر ولی خدا هم بشوید که با این تسلیم شدن، هرگز گمراه نخواهید شد؛ سَلَّمُوا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ لِأَمْرِ وِليِهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ» (غررالحکم/ ۵۶۰۶)
 - درباره مقدار (ره) گفته شده است که او به قدری تسلیم امیرالمؤمنین (ع) بود که در آن لحظه‌ای که دست امیرالمؤمنین را بسته بودند و در کوچه می‌کشیدند، چشم به چشم حضرت دوخته بود، و دست به قبضه شمشیر گرفته بود و تسلیم اراده امیرالمؤمنین (ع) بود که اگر حضرت دستور بدهد، او در دفاع از حضرت، شمشیر بکشد. (امام صادق (ع): لَمْ يَزَلْ قَائِمًا قَائِمًا عَلَى قَائِمِ السَّيْفِ عَيْنَاهُ فِي عَيْنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَنْتَظِرُ مِنِّي يَا مَرْءَ فَيْمُضِي؛ اختصاص مفید/ ۹) مقدار حتی یک لحظه در دلش هم نگفت: «آخر چرا حضرت این قدر تحمل می‌کند؟!» (امام باقر (ع): إِنْ أَرَدْتَ الَّذِي لَمْ يَشْكَ وَ لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمَقْدَادُ؛ اختصاص مفید/ ۱۰) در حالی که بهترین یاران حضرت هم در دلشان گفتند: «چرا حضرت این قدر تحمل می‌کند؟!»
 - شرطه الخمیس، برخی از یاران امیرالمؤمنین (ع) بودند که خیلی تسلیم حضرت بودند و به تعبیر ما - گارد خصوصی حضرت بودند. حضرت به آنها فرموده بود که وقتی من چیزی به شما گفتم، شما دیگر اعتراض نکنید و بپذیرید و نگویید: «چرا؟!» البته معلوم است که امیرالمؤمنین (ع) کسی را اجبار نمی‌کرد که بیاید و جزء شرطه الخمیس بشود، بلکه آنها به خواست خودشان می‌آمدند. بعد از امیرالمؤمنین (ع) نیز هرکدام از اینها که به شهادت نرسیده بودند، غالباً توسط نیروهای معاویه تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و اعدام می‌شدند.
- ### تسلیم خدا بشوید، تا خدا عالم را تسلیم شما کند
- کسی که بیش از همه تسلیم ولی‌الله الأعظم و رحمة للعالمین بود، خود علی بن ابیطالب (ع) بود. ایشان به قدری تسلیم پیامبر گرامی اسلام (ص) بود که بعضی‌ها از دست علی بن ابیطالب (ع) کفرشان در می‌آمد! چون علی (ع) دستورات پیامبر (ص) را بسیار دقیق اجرا می‌کرد و در این راه ملاحظاتی دیگر را در نظر نمی‌گرفت. حالا امیرالمؤمنین (ع) که این قدر تسلیم محدودیت‌های خدا بود، آیا آدم محدودی شد؟! آیا آدم کوچکی شد؟! نه! بلکه عظمت بیشتری پیدا کرد. عظمت امیرالمؤمنین (ع) را باید روز قیامت درک کنیم.
 - زندگی عرفای بزرگ را نگا کنید. آنها چگونه به آن قدرتها دست پیدا کردند و چرا به این مقامات رسیدند؟ چون تسلیم خدا شدند. به تعبیر ما، خدا می‌فرماید: «شما تسلیم من بشوید، تا من عالم را تسلیم شما کنم» آنها هم وقتی تسلیم خدا شدند، خدا محدودیت‌ها را برای‌شان برداشت. یعنی محدودیت‌هایی که خدا تعیین کرده بود را پذیرفتند و لذا خداوند هم محدودیت‌ها را از جلوی آنها برداشت. شما هم محدودیت‌های منطقی‌ای که خدا برایتان ایجاد کرده است، عمیقاً و کاملاً بپذیرید، آن وقت خدا تمام محدودیت‌ها را از جلوی چشم شما برمی‌دارد.

امام صادق (ع): اسلام به معنای تسلیم شدن به امر ولی خداست

- امام صادق (ع) می‌فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بِإِقَامَةِ حَافِظِهِ» (مناقب آل ابیطالب ع/ ۲۳/۳) این کلام پروردگار در قرآن که «امروز دین شما کامل شد» یعنی اینکه حافظ دین معین شد، یعنی ولی خدا حافظ دین قرار گرفته و دین کامل شده است. «وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي بِوَلَايَتِنَا» یعنی به ولایت ما نعمت تمام شد. «وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا أَيْ تَسْلِيمِ النَّفْسِ لِأَمْرِنَا» یعنی جان خودتان را به امر ما اهل بیت تسلیم کنید. پس این «الْإِسْلَام» در آیه شریفه، به معنای تسلیم شدن به ولی خداست.
- امام باقر (ع) درباره این آیه کریمه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/ ۱۹) می‌فرماید: یعنی انسان به ولایت علی بن ابیطالب (ع) تسلیم شود. (فی قوله إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ قَالَ التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ؛ مناقب آل ابیطالب (ع)/ ۹۵/۲)
- شخصی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید که من خدمت حضرت عرضه داشتم: اسلام چیست؟ حضرت در توضیح اسلام فرمودند: «اسلام یعنی تسلیم شدن برای ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (ع)؛ وَ الْإِسْلَامُ فَمَا أَقْرَبَتْ بِهِ وَ التَّسْلِيمُ وَ الطَّاعَةُ لِئِمَّتِهِ» (کتاب سلیم بن قیس/ ۶۱۰/۲)

یکی از نادرترین قسم‌های قرآن درباره لزوم تسلیم شدن به امر ولی خداست

- امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر کسانی بیایند و همه کارهای دین را انجام دهند، اما وقتی خدا یا رسول خدا یک دستوری داد، آنها بگویند «کاش این دستور را نمی‌داد» یا این را نگویند اما در دلشان نسبت به امر خدا یا ولی خدا یک چنین حالتی ایجاد شود. اینها دیگر مشرک شده‌اند - البته نه اینکه ما بخواهیم با این افراد مثل مشرکین رفتار کنیم، بلکه حضرت در اینجا ارزش منفی این عمل را توضیح می‌دهد - (لَوْ أَنْ قَوْمًا عِبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوْا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَيْسَٰ سُنَّةَ اللَّهِ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ؛ کافی/ ۳۹۰/۱)
- سپس حضرت این آیه را تلاوت کردند: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/ ۶۵) این یکی از موارد نادر در قرآن کریم است که خداوند متعال به خودش قسم می‌خورد و می‌فرماید: «پیامبر من! به پروردگار تو سوگند، ایمان ندارد کسی که وقتی تو امر کردی، تسلیم نشود، و حتی یک ذره در دلش احساس حرج و سختی بکند، بلکه باید تسلیم بشود؛ چه تسلیم شدنی!» یعنی پیامبر من! اگر کسی نسبت به دستور تو، در جان خودش احساس سختی کرد، به خدای تو سوگند که او ایمان ندارد. می‌داند چرا خداوند در این آیه قسم می‌خورد؟ چون این را نمی‌شود به راحتی باور کرد و باورش خیلی سخت است که چنین کسی واقعاً ایمان ندارد، علی‌رغم اینکه اهل نماز خواندن باشد و انفاق و خمس و زکاتش هم برقرار باشد.
- البته وظیفه اجتماعی ما این نیست که آدم‌ها را به این سادگی متهم به بی‌ایمانی و کفر کنیم، ولی باید این آیه قرآن را گوش کنیم و جدی بگیریم و برای خودمان حتماً به کار بگیریم و در محاسبه نفس خودمان از آن استفاده کنیم.

